

بازپژوهی انتقادی ادله قطعی انگاری مرگ مغزی

جعفر جهانگیری*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۴

نوع مقاله: ترویجی

چکیده

مرگ مغزی یعنی توقف پایدار و برگشت‌ناپذیر همه اعمال مغز؛ به گونه‌ای که هیچ امیدی به بازگشت حالت قبل از آن وجود ندارد. مرگ مغزی در علم پزشکی مرگ مطلق و حقیقی، ولی حکم فقهی آن اختلافی است. تلاش‌های بسیاری در بیان حکم شرعی آن صورت گرفته است، اما هر کدام از محققان به بخشی از ادله آن توجه کرده‌اند و دلیل آن سیر تکاملی بحث و دست‌یافت محققان بر ادله جدید است. حال با طرح همه ادله ممکن در این پژوهش با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی، با این پرسش که دلالت ادله موافقان قطعیت مرگ مغزی در حوزه فقه چگونه ارزیابی می‌شود، ادله قطعی بودن مرگ مغزی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت و مشخص شد دلالت ادله در قطعی‌انگاری مرگ مغزی ناتمام است و مرگ مغزی شده را نمی‌توان مرده انگاشت، بلکه باید درباره او بیشتر احکام فقهی زندگان را جاری کرد.

واژگان کلیدی

مرگ مغزی؛ روح؛ بدن؛ مرگ حقیقی؛ پیوند اعضا.

مقدمه

مرگ مغزی یعنی توقف پایدار و برگشت‌ناپذیر همه اعمال مغز؛ به گونه‌ای که هیچ امیدی به بازگشت به حالت قبل وجود ندارد. مرگ مغزی در علم پزشکی مرگ مطلق و حقیقی و از نظر فقهی، قطعی بودن و نبودنش محل اختلاف است. از آنجاکه مرگ مغزی‌شدگان امکان بسیار خوبی برای پیوند اعضا فراهم می‌کنند و جان بیماران زیادی به این اعضا گره خورده است و از سویی با قطعی پنداشتن مرگ مغزی، آثار و پیامدهایی از قبیل احکام غسل، کفن و دفن، ارث اموال، عده زوجه، وکالت و کلا و... مطرح می‌شود، از سالیان اول طرح موضوع، بررسی فقهی آن مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته و آرا و نظریاتی در این باره داده شده است که می‌توان آن‌ها را به پنج دسته تقسیم کرد.

پیشینه بحث

در خصوص ماهیت مرگ مغزی پنج نظریه ارائه شده است.

۱. قطعی‌انکاری مرگ مغزی

قائلان به قطعیت مرگ مغزی سه دلیل عمده بر نظر خویش اقامه کرده‌اند.

الف. معیارهای پزشکی

برخی با بررسی ماهیت و معیارهای مرگ طبیعی و تطبیق آن با تعریف و ویژگی‌های پزشکی مرگ مغزی، آن را مرگ قطعی دانسته‌اند (آقابابایی، ۱۳۸۶، ص. ۴۸). برخی دیگر با در نظر گرفتن جایگاه مغز و اینکه مغز به‌عنوان مرکز فرماندهی بدن عمل می‌کند و تمام فعالیت‌های ارادی و غیرارادی انسان از مغز نشئت می‌گیرد و تعطیلی مغز به‌ناچار تعطیلی دیگر اعضا را در پی خواهد داشت، با تحلیل مراحل مرگ از نگاه پزشکی و تقسیم آن به مرگ سلولی، بافتی، عضوی و انسانی معتقدند در صورت مسلم شدن مرگ مغزی می‌توان سلامت دیگر اعضا و ارگان‌ها را نادیده گرفت و آن را برابر با مرگ قطعی انسان دانست (حبیبی، ۱۳۸۷، ص. ۲۶؛ حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹، ص. ۷۸؛ رحمتی و فرحزادی، ۱۳۹۰، ص. ۳۳).

ب. مرجعیت عرف خاص پزشکی در تعیین مرگ

برخی دیگر از محققان با پذیرش مرجعیت عرف خاص پزشکی و حصول اطمینان برای فقیه از اتفاق متخصصان در اتحاد مرگ مغزی با مرگ طبیعی، اصل را بر ترتب احکام مرده قطعی بر فرد مبتلا به مرگ مغزی دانسته‌اند (ستوده و کلهرنیا گلکار، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۳).

ج. کامل نبودن ادله مرگ قلبی در اثبات مرگ قطعی و کافی بودن ادله مرگ مغزی در اثبات آن.

کامل نبودن ادله مرگ قلبی در اثبات مرگ قطعی و کافی بودن ادله مرگ مغزی در اثبات آن، از جمله دلایلی است که قائلان به قطعیت مرگ مغزی به آن استناد کرده‌اند (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص. ۳۶).

۲. زنده‌انگاری فرد مبتلا به مرگ مغزی

طبق تعریف دینی، موت به معنای انقطاع کامل روح از بدن است. این معنا در مرگ مغزی اتفاق نیفتاده است؛ زیرا ضربان قلب هرچند به کمک دستگاه، ارتباط جسم با روح را برقرار می‌سازد (موسوی خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص. ۹۵۱؛ اکبری و شاملو، ۱۳۹۰، ص. ۱۷۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۲، ص. ۱۶؛ مسجدرایی و نظری، ۱۳۹۶، ص. ۸۳؛ اسماعیلیان، ۱۳۹۹، ص. ۳۸). از این روست که بدن در چند روز، حالت طبیعی خود را از دست نمی‌دهد و فاسد نمی‌شود و عرف عام با ملاحظه همین قرائن چنین فردی را زنده می‌داند و همین معنا از موت، موضوع حکم شرعی است (تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص. ۴۸۷؛ فاضل لنکرانی، بی‌تا، ج ۱، ص. ۱۴۹؛ بهجت، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص. ۳۳۵؛ خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق، ص. ۲۸۷؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ق، ص. ۵۱).

۳. در حکم مرگ قطعی بودن مرگ مغزی

تلقی برخی محققان بر این است که با ملاحظه از کارافتادگی فعالیت‌های مغزی و عصبی، عرف عام جامعه چنین فردی را مرده یا در حکم مرده می‌داند (توکلی، ۱۳۸۸، ص. ۶۳) و برخی دیگر با اینکه قائل به تخصصی بودن تشخیص مرگ توسط پزشکان هستند و در نظر آن‌ها مرگ مغزی مرگ قطعی است، ولی با این‌همه معتقدند، در چنین صورتی برخی از احکام مرگ قطعی به مرگ مغزی شده سرایت داده می‌شود، نه همه احکام آن (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص. ۴۸۳). به نظر می‌رسد ماده واحده پیوند

اعضا مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷ نیز با این رویکرد به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است؛ زیرا تفکیک در احکام مرده مغزی تنها با این نظر جمع‌پذیر است.

۴. مرگ مغزی حالتی میان مرگ و زندگی

تازگی شناخته شدن مرگ مغزی در سایه فناوری‌های نوین زیستی، برخی محققان را بر آن داشته است که مرگ مغزی را مبین وضعیتی خاص بدانند و فلسفه وجودی آن را در نظام هدفمند خلقت، پاسخ‌گویی به نیاز بیماران محتاج به اعضای پیوندی بدانند. در نظر آنان مرگ مغزی نه مرگ کامل و قطعی و نه حیات است (عباسی و کلهرنیا گلکار، ۱۳۹۲، ص. ۶۴).

۵. حیات غیرمستقر بودن مرگ مغزی

در علم فقه در باب صید و ذباحت موضوعی با عنوان حیات غیرمستقر مطرح شده که موضوع ماده ۳۷۲ قانون مجازات اسلامی قرار گرفته است. برخی محققان معاصر، مرگ مغزی را مصداقی از حیات غیرمستقر دانسته و احکام آن را بر مرگ مغزی جاری کرده‌اند (فرخانی، ۱۳۸۸، ص. ۸۸).

به دلیل سیر تکاملی بحث، در هیچ‌یک از آثار پژوهشگران، تمام ادله یکجا مورد تحلیل و بررسی واقع نشده است و از همین رهگذر، هریک از محققان به فراخور ادله دست‌یافته قائل به نظری شدند. اکنون با گذشت زمان و طرح تمام دلایل از ناحیه محققان، ضرورت دارد تمام ادله قطعی‌انگاری مرگ مغزی یکجا مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و حکم فقهی موضوع روشن شود. نویسنده در این تحقیق با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای و با طرح این پرسش اصلی که دلالت ادله قطعی‌انگاری مرگ مغزی چگونه ارزیابی می‌شود، به بررسی ادله مطرح‌شده پرداخته است و چنین به نظر می‌رسد که دلالت ادله موافقان قطعی‌انگاری مرگ مغزی ناتمام است و مرگ مغزی‌شدگان به معنای حقیقی کلمه قبض روح کامل نشده‌اند و زنده شمرده می‌شوند.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. موت (مرگ)

موت در لغت به معنای ضد حیات و سکون آمده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۲، صص. ۹۰ و ۹۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص. ۲۲۳). نسبت میان حیات و موت از قبیل تقابل ملکه و عدم ملکه است که نبود یکی، مساوی با بود دیگری است (عبدالرحمان، بی تا، ج ۳، ص. ۳۷۸).

موت از نظر اصطلاح فقهی به معنای لغوی آن، عبارت است از حالتی که با خروج کامل و دائمی روح از بدن حاصل می‌شود (شریف مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص. ۲۸۵؛ مشکینی، بی تا، ص. ۵۲۰).

قرآن مجید موت را حاصل توفای روح از جسم معرفی کرده است (نساء/۹۷؛ نحل/۳۲؛ زمر/۴۲؛ انعام/۶۱؛ اعراف/۳۷؛ یونس/۱۰۴؛ سجده/۱۱). برابر نظر برخی از دین‌پژوهان ذیل آیه شریفه «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»^۱ (نحل/۳۲)، «توفا از ماده وفی است؛ همان ماده‌ای که وفا و استیفا از آن ماده است... و به اتفاق تمام لغت‌ها، «توفا» یعنی استیفا کردن و تحویل گرفتن یک چیز به تمامی» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۴، ص. ۶۴۶). پس می‌توان گفت برابر آیات شریفه فوق، روح انسان در وقت موت به‌طور کامل از بدن انسان گرفته می‌شود و مرگ اتفاق می‌افتد.

روایات ائمه معصوم (علیهم‌السلام) نیز موت را قطع ارتباط دائم روح از بدن معرفی و علامت آن را در موارد مشکوک، تغییر در جسم و بلند شدن بوی بد از آن دانسته‌اند، مانند روایت «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأُولَى (عليه‌السلام) فِي الْمَصْعُوقِ وَالْغَرِيقِ قَالَ يُنْتَظَرُ بِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ قَبْلَ ذَلِكَ»^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص. ۲۰۹).

بنابراین، چنین به دست می‌آید که موت از نظر لغت، اصطلاح فقهی، قرآن و روایات اسلامی به معنای انقطاع کامل و همیشگی روح از بدن و اتمام تدبیر و تصرف روح در آن است. همین معنا از موت، موضوع احکام شرعی است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، صص. ۷۹ و ۸۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۳۵۳).

۲-۱. مرگ مغزی

در عرف عام و خاص پزشکی، مرگ همواره به صورت مطلق مطرح می‌شد و مرگ مضاف به عضو مطرح نبود تا اینکه «مرگ مغزی برای نخستین بار در سال ۱۹۵۹ توسط پزشک فرانسوی به نام «مولارت»^۳ و همکارانش به‌عنوان کمای بازگشت‌ناپذیر توصیف شد. آن‌ها آن را «کمادپاس»^۴ نامیدند و از آن زمان مرگ مغزی به‌عنوان معیاری برای تعیین مرگ مورد توجه قرار گرفت. «در سال ۱۹۶۸، یک کمیته ویژه در دانشکده پزشکی هاروارد پس از بررسی‌های دقیق، تعریف و معیارهای شناخت مرگ مغزی را ارائه داد» (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹، ص. ۶۵).

از آنجاکه مغز مرکز فرماندهی بدن است و نیاز شدیدی به تغذیه خونی منظم و رسیدن اکسیژن کافی دارد، هرگاه به هر دلیلی خون‌رسانی به مغز متوقف شود و اکسیژن به آن نرسد، مغز تمام کارکرد خود اعم از کورتیکال (قشر مغز)، ساب‌کورتیکال (لایه زیر قشر مغز) و ساقه مغز (که کنترل تنفس و ضربان قلب را بر عهده دارد) را به‌طور کامل از دست می‌دهد و دچار تخریب بازگشت‌ناپذیر می‌شود (افضلی، ۱۳۹۳، ص. ۲۲۳). در این میان ممکن است اعضای دیگر از جمله قلب، کبد و کلیه‌ها به‌خاطر مقاومتی که در برابر کمبود اکسیژن دارند، هنوز فعال باشند؛ هرچند به تدریج آن‌ها نیز از کار خواهند افتاد (حاجی حسینلو و دیگران، ۱۳۹۰، ص. ۱۴۹)، اما می‌توان با کمک تجهیزات پزشکی و دارویی و مراقبت‌های ویژه در آی‌سی‌یو دیگر ارگان‌های بدن را برای مدت کوتاهی زنده نگه داشت. بنابراین، مرگ مغزی، نابودی برگشت‌ناپذیر همه اعمال عالی مغزی و قسمت زیرین مغز (ساقه مغز) است (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۲، ص. ۸۳؛ حاجی حسینلو و دیگران، ۱۳۹۰، ص. ۱۴۹؛ خدایمی و یشته و دیگران، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۱؛ نظری توکلی، ۱۳۸۲، ص. ۹۹).

۲. تفاوت مرگ مغزی با کما

با توضیحی که درباره مرگ مغزی گذشت، معلوم شد که در مرگ مغزی به‌خاطر نرسیدن مواد غذایی و اکسیژن، تمام سلول‌های مغزی و ساقه مغز در اندک زمانی (۳ تا ۵ دقیقه) دچار نابودی برگشت‌ناپذیر می‌شوند و تمام اعمال مغزی و ساقه مغز برای همیشه متوقف می‌شود (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۲، ص. ۸۳) و امکان بازگشت فرد به

حالت قبل به هیچ عنوان وجود ندارد، اما در کمای عمیق، ساقه مغز نمی‌میرد و شخص از علائم حیاتی برخوردار و در مواردی ممکن است خود مریض بتواند بدون دستگاه‌های تنفسی نفس بکشد و چه بسا سال‌ها در این حالت بماند. بنابراین، تفاوت کمای عمیق نباتی با مرگ مغزی در حیات و عدم حیات ساقه مغز است (آقابابایی، ۱۳۸۶، صص. ۴۴-۴۵).

۳. بررسی یگانگی مرگ مغزی و موت حقیقی

چنان‌که در مقدمه بیان شد، در خصوص مرگ مغزی نظریات مختلفی در علوم پزشکی، فقه و حقوق بیان شده که دو نظریه زیر در میان آن‌ها مهم است.

الف. مرگ مغزی، مرگ قطعی و حتمی است (آقابابایی، ۱۳۸۶، ص. ۴۸؛ حبیبی، ۱۳۸۷، ص. ۲۶؛ حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹، ص. ۷۸؛ رحمتی و فرحزادی، ۱۳۹۰، ص. ۳۳؛ ستوده و کلهرنیا گلکار، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۳؛ صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص. ۳۶).

ب. مرگ مغزی، مرگ حتمی نیست (موسوی خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص. ۹۵۱؛ تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص. ۴۸۷؛ فاضل لنکرانی، بی‌تا، ص. ۱۴۹؛ بهجت، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص. ۳۳۵؛ خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق، ص. ۲۸۷؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ق، ص. ۵۱؛ اکبری و شاملو، ۱۳۹۰، ص. ۱۷۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۲، ص. ۱۶؛ مسجدرایی و نظری، ۱۳۹۶، ص. ۸۳؛ اسماعیلیان، ۱۳۹۹، ص. ۳۸).

در این قسمت، ادله یگانگی مرگ مغزی و موت حقیقی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد.

۳-۱. دلایل قطعی بودن مرگ مغزی و نقد و بررسی آن‌ها

۳-۱-۱. آیات

- آیه شریفه: «فلولا اذا بلغت الحلقوم» (واقعه/۸۳): در برخی آیات شریفه قرآن مجید به بیان‌های مختلف درباره مرگ انسان سخن گفته شده است. یکی از آن‌ها آیه شریفه «فلولا اذا بلغت الحلقوم» است که دلالت دارد به هنگام مرگ روح ابتدا از اعضای پایین انسان گرفته می‌شود و در پایان جان به گلوگاه می‌رسد و سر انسان به عنوان آخرین عضو قبض روح می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۳، ص. ۲۷۸؛ صادقی تهرانی،

۱۳۶۵، ج ۲۸، ص ۱۱۰). پس ممکن است نتیجه گرفته شود که با مرگ مغز، آخرین مرحله قبض روح اتفاق می‌افتد و فرد می‌میرد. این احتمال و استدلال در مورد آیه شریفه «کَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ»^۶ (قیامت/۲۶) نیز صادق است.

نقد و بررسی

بر اساس آیه شریفه، ابتدا تمام اعضای پایین قبض روح می‌شود و در پایان سر انسان قبض روح می‌شود، اما در محل بحث، احتمال حضور روح در اعضای پایین وجود دارد؛ زیرا اعضای پایین هنوز به فعالیت خود ادامه می‌دهند. بنابراین، می‌شود گفت هنوز به مرحله «بلغت الحلقوم» یا «بلغت التراقی» نرسیده است.

- **فعالیت مغز ملاک مشابهت مرگ و خواب در آیات:** یکی از راه‌های کشف حکم، تنقیح مناط و یافتن علت حکم و سرایت آن به موضوعات مشابه است. برابر برخی نصوص دینی، خواب به مرگ تشبیه شده است. این تشابه بدین روست که در خواب هم مانند مردن، روح از بدن جدا می‌شود با این تفاوت که اگر اجل شخص فرا رسیده باشد، روح به بدن برنمی‌گردد، اما اگر اجل فرد فرا نرسیده باشد، روح برگردانده می‌شود (زمر/۴۲). به یقین آثار جدایی روح از بدن در عالم خواب (تعطیلی حواس پنج‌گانه) نه از ناحیه قلب، بلکه از ناحیه کم شدن فعالیت مغز است. با این بیان مشخص می‌شود که وجه تشابه خواب و مرگ در این است که در هر دو، مغز تعطیلی دارد و تفاوت تنها در مقدار تعطیلی مغز است. پس می‌توان نتیجه گرفت که عملکرد مغز ملاک حیات انسانی است و با مرگ این عضو، زندگانی انسان به پایان می‌رسد (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص ۳۰).

- نقد و بررسی

با دلیل مشابهت مرگ و خواب نمی‌توان اثبات کرد که ملاک مرگ و زندگی، فعالیت و عدم فعالیت مغز است؛ زیرا شباهت دو چیز، غیر از عین هم بودن دو چیز است و در دو چیز شبیه هم، غیر از وجه تشابه، وجه یا وجوه غیریت هم وجود دارد که باعث دوگانگی دو چیز متشابه می‌شود. به یقین وجه غیریت خواب از مردن، استعداد بدن برای ادامه حیات در سایه فعالیت قلب است؛ همان‌که در هیچ مرده‌ای وجود ندارد والا برابر ادعای طرح‌شده، باید برای فرد خوابیده اطلاق مرده جایز باشد. بنابراین، زنده

بودن انسان بیگانه از فعالیت قلب نیست (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص. ۳۳) و تا قلب به فعالیت خود ادامه می‌دهد، نمی‌توان فرد را مرده تلقی کرد؛ زیرا فعالیت قلب اگر شرط کافی برای حیات نباشد، به یقین شرط لازم است.

۳-۱-۲. روایات

- تشبیه میت به جنین دارای ضربان قلب: امام صادق (علیه‌السلام) در روایتی جنین را قبل از ولوج روح - که دارای ضربان قلب است - به میت تشبیه کردند و دیه هر دو را یکسان قرار دادند.

روایت چنین است که ربیع پیش منصور آمد و به او که در حال طواف بود، گفت دیروز فلانی از دوستان تو مرد و فلانی بعد از مرگش، سر از بدنش جدا کرد. منصور عصبانی شد و به ابن شبرمه، ابن ابی لیلی و دیگر قضات و فقها گفت نظرتان درباره این موضوع چیست؟ آیا او را کشته است یا نه؟ همگی گفتند ما در این خصوص چیزی نمی‌دانیم. به منصور اطلاع دادند که امام جعفر صادق (علیه‌السلام) در سعی است. منصور به ربیع گفت برو و از امام حکم مسئله را بپرس. امام در جواب فرمودند به منصور بگویید فرد سربرنده باید صد دینار دیه بپردازد. وقتی ربیع جواب امام را به منصور ابلاغ کرد، منصور گفت از ایشان بپرسید چگونه صد دینار می‌شود؟ امام پاسخ فرمودند دیه نطفه بیست دینار، دیه علقه بیست، دیه مضغه بیست، دیه استخوان بیست و دیه گوشت بیست دینار است. در مسئله فرد سربریده‌شده، مرده‌ای است به منزله جنین قبل از نفخ روح در شکم مادر.

متن روایت چنین است: «هو میت بمنزله قبل ان ینفخ الروح فی بطن امه...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص. ۳۴۸). ضمیر «هو» به فرد سربریده‌شده و ضمیر «بمنزله» به جنین برمی‌گردد. بنابراین، ترجمه دقیق شاهد روایت چنین خواهد بود که فرد سربریده‌شده مانند جنین قبل از ولوج روح در شکم مادر است. آنچه باید در آن دقت شود این است که امام نمی‌فرمایند جنین به منزله مرده است - تا گفته شود تمام احکام مرده بر جنین حمل نمی‌شود - بلکه می‌فرمایند فرد سربریده‌شده به منزله جنین است - با این بیان امام مرده بودن جنین قبل از ولوج روح را مسلم گرفته است - و از همین رو حکم دیه جنین را به فرد سربریده‌شده سرایت می‌دهند. حال ممکن است گفته شود همچنان که

ضربان قلب در جنین، دلیل بر زنده بودنش نیست، ضربان قلب در مرگ مغزی شده هم نمی‌تواند دلیل بر زنده بودن فرد باشد.

شاید گفته شود قیاس فرد مرگ مغزی شده با جنین قبل از ولوج روح، قیاس مع الفارق است؛ زیرا بحث در این است که انسانی که روح دارد، آیا با مرگ مغزی، تعلق روح به بدن وی قطع شده است یا خیر و این با جنینی که به یقین هنوز روح به آن تعلق نگرفته است، مقایسه نمی‌شود. در رد این مناقشه باید گفت در استدلال به روایت، فرد مرگ مغزی شده با جنین قبل از ولوج روح مقایسه نمی‌شود، بلکه فرد سربریده شده با جنین قبل از ولوج روح مقایسه می‌شود و وقتی به اثبات رسید که جنین با وجود ضربان قلب از دیدگاه روایات مرده است، آنگاه نتیجه گرفته می‌شود که ضربان قلب ملاک حیات و زنده بودن نیست و وقتی این نتیجه حاصل شد، می‌توان درباره مرگ مغزی شده هم گفت ضربان قلب دلیل بر زنده بودن وی نیست و با مرگ مغز، مرگ مطلق اتفاق می‌افتد (توکلی بزاز، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۸؛ سیدحسینی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۵) و فتوای بعضی از فقها به جواز سقط جنین قبل از ولوج روح در بیماری‌هایی که بیم خطر و مرگ برای مادر دارد (خامنه‌ای، ۱۴۲۰ق، ص ۲۷۹)، نشان از همین موضوع است. افزون‌براینکه در جنین، سلول‌های مغز حیات نباتی دارند، اما تمام سلول‌های مغز فرد مرگ مغزی شده مرده‌اند. بنابراین، اگر جنین قبل از ولوج روح مرده شمرده می‌شود، مرگ مغزی شده باید به طریق اولی مرده شمرده شود.

نقد و بررسی

آنچه روایت بر آن دلالت دارد، این است که ضربان قلب در جنین قبل از ولوج روح، ملاک و دلیل بر حیات آن نیست، اما این مقدار از دلالت برای تمسک کافی نیست؛ زیرا اولاً، در جنین علم به عدم ولوج روح هست، اما در مرگ مغزی شده با وجود علائم حیاتی، علم به خروج روح از بدن نیست. ثانیاً، در جنین ضربان قلب نشان از زنده بودن یا دست‌کم مستعد برای زنده شدن است - پزشکان دقیقاً به همین خاطر جنین دارای ضربان قلب را زنده می‌دانند - چیزی که در مرگ مغزی شده هم وجود دارد (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص ۲۹). ثالثاً، در عرف عام و خاص پزشکی، عدم ضربان قلب در جنین دلیل بر عدم استعداد وی برای دریافت روح و در فرد عادی

دلیل بر مرده بودن است (اکبری و شاملو، ۱۳۹۰، ص. ۲۰) و فتوای فقها به جواز سقط جنین، از باب تزاحم بین اهم و مهم و برابر قاعده اضطرار است نه اینکه جنین را مرده بدانند و حرمت سقط جنین دارای ضربان قلب در شرایط عادی، گواه بر این مطلب است درحالی که این حکم درباره جنین فاقد ضربان قلب جاری نیست. رابعاً، شرایط زیستی جنین با مرگ مغزی شده یکسان نیست، بلکه زندگی در رحم مادر متفاوت از زندگی در بیرون آن است. خامساً، این سخن درباره مغز هم قابل ادعا است؛ با این بیان که سلامت مغز، نه قبل از ولوج روح و نه بعد از ولوج روح ملاک زنده بودن فرد نیست؛ زیرا جنین پیش از چهارماهگی با اینکه از سلامت مغز برخوردار است، ولی زنده شمرده نمی‌شود. پس ارتباط علی و معلولی میان سلامت مغزی و حیات فرد وجود ندارد که از بود یکی، وجود دیگری و از نبودش، عدم دیگری لازم بیاید. بنابراین، نمی‌توان حکم جنین را به فرد مرگ مغزی شده سرایت داد.

معرفی شدن مغز به عنوان محل سکونت روح در روایات: در اینکه روح در بدن انسان هست هیچ اختلافی نیست، اما در چگونگی حضور روح در بدن نظرات مختلفی ارائه شده است. در حدیثی به نقل از امام رضا (علیه السلام)، مغز محل حضور روح معرفی شده که شعاع آن در بدن پخش است. امام رضا (علیه السلام) در حضور مأمون در پاسخ پرسش‌های صباح بن نصر هندی و عمران صابی... فرمودند: محل سکونت روح در مغز و شعاع آن در جسد پراکنده است مانند خورشید که قرص آن در آسمان، اما شعاع آن در زمین پراکنده است، وقتی قرص غایب شد، خورشیدی نیست؛ همچنان وقتی سر انسان بریده شد، دیگر روحی در بدن وجود ندارد» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۴، ص. ۳۵۳). ممکن است به این حدیث استناد شود که با مرگ کامل مغز - که محل سکونت روح است - موت حتمی و دائمی اتفاق می‌افتد.

نقد و بررسی

در نقد این دلیل باید گفت اولاً، حدیث فاقد سند است و با عبارت «مما اجاب (علیه السلام)» شروع شده است. ثانیاً، مرگ مغزی غیر از قطع و بریده شدن سر انسان است؛ زیرا در قطع سر، خون از بدن خارج و فعالیت تمام اعضای بدن متوقف می‌شود. ثالثاً، صرف نظر از ضعف سند، روایت دلالت دارد تا زمانی که آثار حیات در اعضا باقی

است، شعاع روح از آن‌ها گرفته نشده و ارتباط روح و جسم برقرار است و این می‌تواند دلیل بر حیات در فرد مرگ مغزی باشد.

- **یافوخ محل ورود روح در روایات:** برابر آیات و روایات، روح بعد از خلقت جسم حضرت آدم (علیه‌السلام) به وی تعلق گرفت. در روایتی از امام‌علی (علیه‌السلام) یافوخ به‌عنوان محل ورود روح به جسم حضرت آدم (علیه‌السلام) بیان شده است. یافوخ محل تلاقی استخوان قسمت جلویی سر و قسمت پشت سر انسان است؛ همان جایی که در نوزاد تازه متولد شده نرم و دارای حرکت است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص. ۶۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص. ۴۴۸). روایت چنین است که امام‌علی (علیه‌السلام) فرمودند «همانا خداوند امر فرمود به ملائکه که به آدم (علیه‌السلام) سجده کنند. پس سجده کردند به‌جز ابلیس - لعنت خدا بر او - بعد از آن خداوند روح را خلق کرد و به او فرمود در این جسم که مدخل تنگ است داخل شو. روح توقف کرد. خداوند فرمود با سختی وارد شو و با سختی خارج شو. پس روح در یافوخ تا چشمان آدم (علیه‌السلام) وارد شد تا اینکه آدم (علیه‌السلام) به خود می‌نگریست و تسبیح ملائکه را می‌شنید. وقتی روح به بینی آدم (علیه‌السلام) رسید، عطسه کرد و خدا را حمد گفت» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۵، ص. ۳۲؛ البکری، ۱۴۱۱ق، ص. ۱۵).

از این حدیث معلوم می‌شود نخستین محلی که روح به آن تعلق می‌گیرد و حیات با آن شروع می‌شود، مغز انسان است. پس ممکن است چنین استدلال شود که با مرگ مغز نیز - که جایگاه اصلی روح است و برابر آیات گذشته، آخرین عضوی است که قبض روح می‌شود- روح باید از بدن جدا شود و موت اتفاق بیفتد.

نقد و بررسی

اولاً، حدیث فاقد سند است و با عبارت «قال علی (علیه‌السلام)» آغاز شده است. ثانیاً، برخلاف آیات شریفه قرآن است که سجده ملائکه بر آدم (علیه‌السلام) را بعد از نفخ روح فرموده است (حجر/۲۹؛ ص/۷۲). ثالثاً، تلازم ندارد که مخرج روح همان مدخل روح باشد. رابعاً، علائم حیاتی در اعضای پایین نشان از این است که روح هنوز از بدن جدا نشده است.

- **نشانه‌های مرگ در روایات:** نشانه‌های یادشده در روایات حاکی است که مرگ یا حیات مغز تعیین‌کننده مرگ یا زندگی انسان است.

مانند

«عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْمَنْفُوسِ إِذَا تَحَرَّكَ وَرَثَ إِنَّهُ رَبَّمَا كَانَ أُخْرَسَ»^۷ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۵۵؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۳۹۲).

بدیهی است که همه نشانه‌های یادشده در روایات، به زنده بودن مغز بستگی دارد و تا مغز زنده نباشد نمی‌توان انتظار داشت که کسی بتواند گریه کند یا حرکتی اختیاری داشته باشد و تپش قلب برای داشتن چنین حرکات و افعالی کافی نیست. بنابراین، از این روایات فهمیده می‌شود که ملاک مرگ و زندگی چیزی است که با فعالیت مغز ارتباط دارد. از این رو امام (علیه‌السلام) با اینکه در صدر اسلام تشخیص فعالیت قلب کاری دشوار و ناشناخته نبوده است، اما فعالیت‌های ناشی از عملکرد مغز را ملاک زنده بودن معرفی کرده است (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص ۳۱).

نقد و بررسی

درست است که همه نشانه‌های یادشده ناشی از کارکرد مغز و به فرمان اوست، اما کارکرد و صدور فرمان از مغز هم منوط و وابسته به فعالیت و عملکرد قلب است و بدون فعالیت قلب، مغز نمی‌تواند فعالیتی داشته باشد. بنابراین، فعالیت قلب شرط لازم برای حیات است و تا شرط لازم منتفی نشود، موضوع منتفی نمی‌شود و نشانه‌ها همان‌گونه که دلیل بر حیات مغز هستند، دلیل بر حیات قلب نیز هستند. به یقین، منظور روایات از نشانه‌ها، احراز فعالیت قلب و در نتیجه، حیات فرد بوده است.

۳-۱-۳. پزشکی

- دایرمدار بودن روح و مغز: هریک از اعضا و جوارح وظیفه‌ای در بدن دارند. ادراک کلیات، ادراکات حسی، حرکات ارادی و عواطف انسانی از صفات روح و قائم به مغز است؛ زیرا همه این‌ها با از دست رفتن مغز از بین می‌رود، اما با از دست رفتن قلب و تعویض آن هیچ‌کدام از بین نمی‌روند. بنابراین، نتیجه گرفته می‌شود که روح دایرمدار مغز است و با مرگ مغز، روحی در بدن نخواهد بود (محسنی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۴۲).

نقد و بررسی

عدم ادراک کلیات، ادراکات حسی، حرکات ارادی و عواطف انسانی می‌تواند ناشی از فساد عامل محرک (مغز) باشد و به‌طور لزوم به معنای خروج کامل و دائمی روح از بدن نیست؛ به‌خصوص اینکه، دیگر آثار روح مانند ضربان قلب و عدم تغییر جسم در طول چند روز تا توقف کامل قلب برقرار است. بنابراین، به صرف زایل شدن بعضی از آثار ولو مهم روح نمی‌توان حکم به وقوع مرگ کرد، بلکه باید تمام آثار روح برای همیشه از بین برود. افزون‌براینکه هیچ متخصصی تصریح ندارد و نمی‌تواند تصریح کند که با مرگ مغز روح با بدن به‌طور کامل و همیشگی قطع ارتباط می‌کند؛ زیرا چگونگی ارتباط روح با بدن و زمان قطع ارتباط آن در دایره دانش تجربی نیست و آن‌ها فقط از بین رفتن سلول‌های مغز و ترمیم‌ناپذیر بودن آن را اعلام می‌کنند.

- همانندی مرگ مغزی شده با فرد سربریده: از امور روشن در فقه، پزشکی و عرف این است که فرد سربریده مرده است؛ هرچند بدن او در ابتدا حرکتی داشته باشد. حال اگر فرض شود که علم پزشکی بتواند ضربان قلب و فعالیت‌های آن را با کمک وسایل پزشکی حفظ کند، احدی در مرگ این انسان اختلاف نمی‌کند و هیچ فقیهی در مرتب شدن آثار مرگ بر او تردید ندارد. فرد مرگ مغزی شده دقیقاً مثل همین مورد است و باید گفت به‌طور قطع مرده است (هاشمی، ۱۳۸۶، ص. ۱۲).

نقد و بررسی

نخست اینکه، تشبیه انسان با سر به انسان بی‌سر، قیاس مع‌الفارق است و حجت نیست. دوم اینکه، قیاس حاضر نه از نوع اولویت، بلکه از نوع ادنی است. سوم اینکه، اگر بریدن سر دلیل بر مرگ دانسته شود نه‌تنها به دلیل جدا شدن سر از بدن، بلکه به‌خاطر قطع رگ‌های چهارگانه، تخلیه خون و توقف قلب و تمام بدن از فعالیت است. ازاین‌روست که فقها فرموده‌اند بعد از قطع رگ‌های چهارگانه و قبل از خروج روح از بدن، قطع سر جایز نیست (خمينی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۱۵۲).

- طبیعی نبودن ضربان قلب در مرگ مغزی: برخی محققان طبیعی نبودن ضربان قلب در مرگ مغزی شده را دلیل بر قطعی بودن مرگ وی دانسته‌اند. آنان بر این باورند که چون ساقه مغز به‌عنوان مرکز تنفس در چنین فردی از بین رفته است، بنابراین، هرگونه تنفس با کمک دستگاه‌های حمایتی انجام می‌گیرد و با قطع دستگاه‌ها تنفس قطع و

معلوم می‌شود مرگ مغزی شده دارای تنفس طبیعی و ذاتی نیست و تنها دارای حیات نباتی است و حیات نباتی مصداقی از حیات نیست و چنین فردی مرده است (پورجواهری، ۱۳۸۷، ص. ۱۸۳).

نقد و بررسی

طبیعی نبودن ضربان قلب دلیل نمی‌شود که فرد مرده باشد؛ زیرا آنچه مقوم حیات است، برقراری عملکرد قلب ولو به صورت مصنوعی و با کمک وسایل حمایتی است؛ زیرا برقراری عملکرد قلب هرچند با کمک دستگاه، شرط لازم حیات را که رسیدن اکسیژن به اعضا و جوارح است، محقق می‌سازد و بدن را مستعد برای حفظ روح می‌کند. به تعبیر دیگر، آنچه مهم و تعیین‌کننده است، عملکرد قلب است نه شکل صنوبری آن؛ زیرا ممکن است روزی دستگاهی ساخته شود که کل یا بخشی از فعالیت مغز را انجام دهد. در آن روز کسی نخواهد گفت چون فعالیت مغز طبیعی نیست پس فرد مرده است (محسنی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص. ۱۵۴). شاید گفته شود آنچه ما بدان مکلف و موظفیم این است که برابر توان و تشخیص علمی امروز بشر، مرگ را تشخیص دهیم و علم امروزی بشر، مرگ مغزی را مرگ قطعی می‌شناسد (محسنی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص. ۱۵۵). در پاسخ باید گفت از آنجاکه علم در حال رشد است و هر روز به توفیقات جدیدی دست می‌یابد، تکیه کردن بر آن و برخلاف عرف، علائم حیاتی فرد را نادیده گرفتن، استنباط و اجتهاد یقینی و همسو با اهمیت جان انسان‌ها نیست.

- برگشت‌ناپذیری به حیات در مرگ مغزی: یکی دیگر از دلایل اقامه‌شده بر قطعی بودن مرگ مغزی، تجربه جهانی در برگشت‌ناپذیری مرده مغزی به زندگی است؛ به گونه‌ای که هیچ موردی از برگشت مرگ مغزی به زندگی گزارش نشده است؛ همان‌گونه که هیچ فردی پس از مرگ قطعی به زندگی بازمی‌گردد. پس معلوم می‌شود مرگ مغزی مساوی با مرگ قطعی است (عباسی و کلهرنیا گلکار، ۱۳۹۲، ص. ۸).

نقد و بررسی

برگشت‌ناپذیر بودن به حالت قبل، غیر از مردن است و مرگ مغزی شده مانند مریض مشرف به موت است که احکام زندگان را دارد و بازگشت بیمار در این وضعیت محال عقلی و شرعی نیست (حسینی سیستانی، ۱۳۸۳، ص. ۲۲۴).

– امکان تعویض قلب و عدم امکان تعویض مغز: با پیشرفت علم پزشکی و ساخت وسایل لازم، این امکان فراهم شده است که قلب کسی تعویض شود. در ساعاتی از عمل پیوند قلب که قلب فرد برداشته می‌شود تا قلب دیگری پیوند زده شود، فرد هیچ قلبی ندارد و تنها با کمک دستگاه، گردش خون ادامه می‌یابد. در چنین لحظاتی هیچ‌کس در زنده بودن و صدق عنوان حیات بر این شخص تردید ندارد. پس مرگ و زندگی قلب، بلکه بالاتر بود و نبود قلب در زنده بودن انسان دخالت ندارد (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص. ۳۰).

نقد و بررسی

در مثال و استدلال یادشده مغالطه صورت گرفته؛ زیرا آنچه مایه حیات است وجود فیزیکی و صنوبری قلب نیست، بلکه کارکرد قلب یا کارکرد جایگزین آن است. اگر کارکرد قلب یا سیستم جایگزین متوقف شود و جریان خون به حالت رکود درآید، فرد به‌طور حتم می‌میرد. بنابراین، در فرد تحت پیوند قلب با اینکه قلب اصلی برداشته شده، اما سیستمی به‌عنوان جایگزین، کارکرد قلب را بر عهده گرفته است و مانع از توقف جریان خون می‌شود. این موضوع ممکن است در آینده درباره مغز هم اتفاق بیفتد؛ زیرا تعویض مغز، محال عقلی نیست، بلکه در حال حاضر محال علمی است.

۳-۱-۴. نقدی دیگر بر موافقان قطعی بودن مرگ مغزی

آنچه باید در تحقیقات فقهی درباره مرگ مغزی مدنظر قرار گیرد، این است که آیا مرگ مغزی همان مرگ موضوع احکام شرعی است و در مرگ مغزی شده، قبض روح کامل و دائمی برگشت‌ناپذیر انجام یافته است یا نه و نباید مزایای حاصل از مرگ پنداشتن مرگ مغزی شده (استفاده از اعضای آن برای نجات جان بیماران) در بحث تأثیرگذار باشد؛ زیرا این مهم می‌تواند از رهگذر قاعده اهم و مهم هم محقق شود. به نظر می‌رسد برخی محققان محترم با غفلت از این مهم، به‌خاطر اینکه بیمار مرگ مغزی شده کانون مهمی برای اهدای اعضاست و برای اینکه بتوان از اعضای وی استفاده کرد، تلاش دارند تعریف موت را توسعه دهند تا موت شامل مرگ مغزی هم بشود. یکی از پژوهشگران بعد از نقل تعاریف مختلف پزشکی از مرگ و نقد و ابرام آن‌ها، در پایان می‌نویسد «این تغییرات در تعریف مرگ، تلاش در ارائه تعریفی دقیق‌تر است تا

افزون بر تأمین نظر قدما بتواند با معیارهای جدیدی که در تعریف مرگ ارائه شده است، سازگار باشد و درنهایت، مرگ مغزی را شامل شود» (آقابابایی، ۱۳۸۶، ص. ۲۹) یا نویسنده دیگری، فلسفه وجودی مرگ مغزی را در نظام هدفمند خلقت، کار حکیمانه خدا برای امکان پیوند اعضا و نجات جان نیازمندان به اعضا دانسته و آن را نه مرگ کامل و قطعی و نه حیات معرفی کرده است (عباسی و کلهرنیا گلکار، ۱۳۹۲، ص. ۴۷) درحالی که نسبت میان مرگ و حیات از نوع ملکه و عدم ملکه است و تصور حالت بینابین میان مرگ و حیات متصور نیست، بلکه نبود یکی، مساوی با بود دیگری است (مظفر، ۱۳۸۸، ص. ۵۶؛ حلی، بی تا، ج ۱، ص. ۴۸۳).

۲-۳. دلایل مساوی نبودن مرگ مغزی با مرگ حقیقی

۱-۲-۳. روایات

- لزوم صبر در بیماران مشتبه‌الموت: درباره مرده و زنده بودن فرد سه حالت قابل تصور است؛ یا علم به زنده بودنش هست یا علم به مرده بودنش وجود دارد یا مرده و زنده بودنش مورد تردید و شک است. در دو حالت نخست تکلیف مشخص است، اما در حالت سوم بر اساس حکم عقل و روایات مشتبه‌الموت باید صبر کرد تا یقین به وقوع مرگ حاصل شود. در روایتی، اسحاق بن عمار می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا غرق شده غسل داده می‌شود؟ فرمودند بله؛ اما باید استبرا شود. پرسیدم استبراء چیست؟ فرمودند سه روز قبل از دفن وا گذاشته می‌شود و همین‌طور است صاعقه‌زده؛ زیرا چه بسا مردم گمان می‌کنند آن‌ها مرده‌اند درحالی که نمرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص. ۲۱۰؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۴۷۵).^۱

ممکن است گفته شود صرف صبر کردن موضوعیت ندارد، بلکه هدف حصول اطمینان از وقوع حقیقت موت و قطع ارتباط دائم روح از بدن است. این اطمینان در مرگ مغزی شده با اعلام متخصصان مبنی بر وقوع حقیقت موت حاصل می‌شود (خرازی، ۱۴۲۱ق، ص. ۹۰)، اما باید در نظر داشت آنچه پزشکان می‌گویند مرگ مضاف (مرگ مغزی) است نه مرگ مطلق و آنچه ما به دنبال اثبات آن هستیم، مرگ مطلق است نه مرگ مضاف. به عبارت دیگر، آن‌ها خبر از مرگ سلول‌های مغزی و ترمیم و

بهبودناپذیر بودن آن‌ها می‌دهند و در تلاش‌اند از راه پیوند سر یا مغز، راهی برای احیای آن‌ها بیابند و این خود نشان از ناامید نشدن متخصصان در احیای بیمار مرگ مغزی است. بنابراین، برابر روایات مشتبّه‌الموت باید صبر کرد و تا علائم حیاتی به‌طور کامل از بین نرفته است نمی‌توان حکم بر مردن چنین فردی کرد.

خروج روح از بدن با توقف قلب و انجماد خون: ریاست و فرمانروایی بدن با مغز است و همه اعضا با دستورات آن فعالیت می‌کنند، اما زنده بودن همه اعضا حتی مغز وابسته به فعالیت قلب است و تا زمانی که قلب به فعالیت خود ادامه می‌دهد و اکسیژن لازم را از راه خون‌رسانی به اعضا می‌رساند، آن‌ها هم خواهند توانست به فعالیت خود ادامه دهند، اما آنگاه که قلب متوقف شود، حیات انسان دچار اختلال می‌شود (فاضل لنکرانی، بی‌تا، ج ۱، ص. ۵۷۳؛ مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، ص. ۱۹۴؛ سیستانی، ۱۴۲۲ق، ص. ۵۷۵). در همین خصوص در روایتی امام صادق (علیه‌السلام) درباره زمان و علامت خروج روح از بدن به دو مشخصه مهم اشاره می‌کنند. در مشخصه اول می‌فرمایند: «...فاذا جمَد الدم فارق الروح البدن»؛ یعنی وقتی خون در بدن ایستاد و به حالت جمود و لختگی درآمد، روح از بدن جدا می‌شود. در مشخصه دوم، روح را با باد مقایسه می‌کنند و می‌فرمایند: چنانچه باد سه روز نوزد، همه چیز فاسد می‌شود، روح هم اگر از بدن خارج شود و در آن حاضر نباشد، بدن گندیده و متغیر می‌شود؛ «الروح اذا خرج عن البدن نتن البدن و تغیر» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص. ۳۵۰). در مرگ مغزی هیچ‌یک از این دو مشخصه وجود ندارد؛ نه خون به حالت جامد درآمده است و نه بدن با گذشت چند روز دچار تغییر و تعفن می‌شود. بنابراین، نمی‌توان به‌طور جزم رأی به تحقق موت حقیقی داد.

ممکن است گفته شود این حدیث، بلکه اغلب احادیث الاحتجاج مرسله و بدون سند هستند. بنابراین، نمی‌توان به آن استناد کرد. در پاسخ باید گفت اولاً، مؤلف در مقدمه کتاب الاحتجاج می‌نویسد «من به‌جز روایات تفسیر امام حسن عسکری (علیه‌السلام)، بقیه روایات را بدون سند آورده‌ام؛ زیرا یا اجماع بر آن است یا موافق عقاید یا در کتاب‌های موافق و مخالف مشهورند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۴) و این نشان از دقت نویسنده است. افزون‌براین، در آثار بسیاری از بزرگان مانند امل‌الآمل (حر عاملی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۱۷)، *روضات‌الجنت* (خوانساری، ۱۳۹۰، ج ۱، ص. ۶۵) و

معجم رجال حدیث (خویی، بی تا، ج ۲، ص. ۱۶۵)، الاحتجاج کتابی مفید معرفی شده است و جز روایات اندک که تنها در آن آمده است، بیشتر روایات در منابع پیش از آن یافت می شود (صادقی، ۱۳۶۵، ج ۲۴، ص. ۱۹) و بیشتر علما به آن اعتماد دارند. ثانیاً، روایت موافق تجربه تاریخی بشر و یافته های علمی مبنی بر توقف حیات بر اکسیژن رسانی و توقف اکسیژن رسانی بر فعالیت قلب است و با خروج روح، بدن بلافاصله دچار دگرگونی و تغییر می شود. ثالثاً، از این حدیث به عنوان گواه برای مطلب یادشده در صدر استفاده شده است.

۳-۲-۲. عقل

- انجام نیافتن قبض روح کامل در مرگ مغزی: چنانچه در تعریف اصطلاحی «موت» یاد شد، مرگ حالتی است که از جدا شدن کامل و دائمی روح از کل بدن اتفاق می افتد و برابر روایات، بدن دچار تغییر و دگرگونی می شود، بنابراین، نمی توان گفت با مردن عضوی ولو مهم مانند مغز، روح به طور کلی از بدن خارج می شود (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص. ۱۰)؛ زیرا آثار مردن به خصوص عدم فساد و تغییر بدن در چند روز اتفاق نمی افتد. پس معلوم می شود ارتباط روح با بدن به طور کامل قطع نشده و مرگ به معنای دقیق کلمه اتفاق نیفتاده است. (پورجوهری، ۱۳۸۷، ص. ۱۹۸). افزون بر اینکه برابر گمانه ها ممکن است در آینده روزی پیوند سر یا مغز انسان به صورت موفقیت آمیز انجام پذیرد^۹ یا وسایلی ساخته شود که کار بعضی از قسمت های مغز را انجام دهد. این چیزی است که دانشمندان در حال تمرین آن هستند و همین تمرین ها و تلاش ها بیان کننده عدم ناامیدی از احیای مجدد مرگ مغزی شده ها از ناحیه متخصصان است.

۳-۲-۳- سیره عقلا

- مرگ نبودن مرگ مغزی نزد عرف: با توجه به اینکه شارع مقدس در مورد مرگ اصطلاح وضع نکرده و همان مفهوم عرفی آن مدنظر و موضوع حکم شرع است (تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۶، ص. ۴۸۷)، بنابراین، هرچند ممکن است نزد پزشکان از کار افتادن مغز مرگ تلقی شود، ولی نزد عرف عام مرگ شمرده نمی شود و از این روست که احکام غسل میت، کفن و نماز نسبت به آن ها انجام نمی شود؛ مرگ زمانی فرا می رسد

که حرارت غریزی خاموش و قلب از کار بایستد و جریان خون در عروق متوقف شود (مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، ص. ۱۹۴).

ممکن است گفته شود موت عرفی با معنای مسامحه‌ای، موضوع حکم نیست، بلکه موت با دقت عقلی و علمی موضوع حکم است؛ زیرا در چنین موردی عرف توان شناخت موضوع را ندارد و می‌پذیرد که به متخصصان موضوع مراجعه و به نظر آن‌ها به‌عنوان نظر دقیق و صحیح عمل کند (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص. ۲۷). در پاسخ باید گفت نظر عرف در تعریف مرگ مسامحه‌ای نیست، بلکه با توجه به ملاکات ایست قلبی و ریوی و مرگ تمام اعضا، نظر عرف یقینی‌تر و به موت واقعی و کامل نزدیک‌تر از نظر متخصصان و همسو با روایات مشتبه‌الموت است.

۳-۲-۴. اصل عملی

- مقتضای اصل عملی: برابر قاعده اگر نتوانیم حال مرگ مغزی‌شده را از نظر مرده و زنده بودن تشخیص دهیم، وظیفه داریم با مراجعه به اصول عملیه، تکلیف موضوع را روشن کنیم. مقتضای اصل عملی در اینجا این است که ما یقین سابق بر حیات شخص را به‌خاطر شک لاحق در وقوع مرگ نقض نکنیم و استصحاب حیات شخص را جاری کنیم (سند بحرانی، ۱۴۲۳ق، ص. ۷۱؛ اکبری و شاملو، ۱۳۹۰، ص. ۱۷۹).

البته برخی معتقدند مسئله استصحاب در این مورد جاری نیست؛ زیرا منشأ شک، شبهه مفهومی و امور خارجی برای ما روشن است و مورد ابهام، صدق مفهوم حیات در چنین موردی است و در شبهه‌های مفهومی استصحاب جاری نمی‌شود (رحمانی، ۱۳۸۰، ص. ۵۷). افزون‌براینکه با اعلام متخصصان مبنی بر وقوع حقیقت موت، شک در زوال حیات منتفی می‌شود (صادقی و نصرتیان اهور، ۱۳۹۲، ص. ۲۹)، اما باید گفت در فرد مرگ مغزی‌شده، موضوع خارجی برای ما روشن نیست؛ زیرا تا ساعتی قبل علم به زنده بودن فرد داشتیم و اکنون که مرگ مغزی‌شده، نمی‌دانیم زنده است یا نه. همچنین، اعلام نظر متخصصان موجب زوال شک نیست، بلکه منشأ شک است؛ زیرا اگر آن‌ها چیزی نمی‌گفتند، عرف در زنده دانستن مرگ مغزی‌شده شکی نداشت. ثالثاً، آنچه مورد ابهام است، صدق مفهوم مرگ است نه مفهوم حیات و رابعاً، اعلام متخصصان تنها در مورد از کار افتادن مغز است نه صدق مفهوم عرفی موت (خرازی، ۱۴۲۱ق، ص. ۹۰).

نتیجه گیری

تحقیق حاضر برای پاسخ به این پرسش شکل گرفت که دلالت ادله موافقان قطعیت مرگ مغزی در حوزه فقه چگونه ارزیابی می‌شود؟ فرض بر این بود که دلالت ادله موافقان در قطعیت مرگ مغزی ناتمام است و مرگ مغزی‌شدگان به معنای حقیقی کلمه قبض روح نشده‌اند. با مطالعه ادله قطعی انگاری مرگ مغزی و تحلیل و بررسی آن‌ها روشن شد که ادله از قوت لازم برای اثبات موضوع برخوردار نیستند؛ زیرا:

۱. دلالت آیات و روایات ناتمام است.
۲. مقایسه فرد مرگ مغزی‌شده با جنین قبل از ولوج روح و در نتیجه، مرده انگاشتن مرگ مغزی‌شده نادرست است؛ زیرا ضربان قلب اگرچه دلیل بر حیات انسانی جنین نیست، اما دلیل بر استعداد وی برای زنده ماندن است؛ همان‌که در فرد مرگ مغزی‌شده هم برقرار است.
۳. با توجه به اینکه ادراکات از آثار حیات است نه خود حیات، پس منتفی شدن ادراکات ممکن است به خاطر فساد عامل محرک (مغز) باشد نه به دلیل وقوع توفای کامل روح از بدن.
۴. مقایسه فرد مرگ مغزی‌شده با فرد سربریده‌شده، مقایسه مع الفارق و خارج از قواعد قیاس است.
۵. طبیعی نبودن ضربان قلب در مرگ مغزی‌شده دلیل بر وقوع حقیقت مرگ نیست؛ زیرا ضربان قلب ولو با کمک دستگاه‌های حمایتی، کارکرد قلب (مستعد نگه داشتن اعضا برای ادامه حیات) را ایفا می‌کند.
۶. برگشت‌ناپذیری به حالت قبل، دلیل قاطع بر حقیقت مرگ نیست؛ زیرا این حالت در تمام مشرفان به مرگ وجود دارد.
۷. در دلیل امکان تعویض قلب و عدم امکان تعویض مغز، مغالطه صورت گرفته؛ زیرا آنچه ملاک و میزان در قوام حیات است نه شکل صنوبری قلب، بلکه کارکرد قلب (ضربان) ولو به صورت مصنوعی است؛ همان‌که در تعویض قلب با کمک دستگاه‌ها انجام می‌شود.
۸. کم شدن فعالیت مغز در عالم خواب و در نتیجه محور مقایسه قرار گرفتن آن با

مرگ مغزی، دلیل موجه بر اثبات مدعا نیست؛ زیرا وجه غیریت خواب از مردن همان فعالیت قلب است که در هنگام خواب ادامه دارد و با وجود آن به خوابیده، مرده اطلاق نمی‌شود.

۹. نشانه‌های یادشده در روایات برای حیات تازه‌متولد، همان‌گونه که دلیل بر حیات مغز است دلیل بر حیات قلب هم است.

بنابراین، به دلیل قطعی نبودن مرگ مغزی در نزد عرف عام، فاسد نشدن بدن در چند روز، اصل عدم وقوع حقیقت موت، وجود ضربان قلب و عدم انجماد خون، لزوم صبر برابر روایات مشتببه‌الموت، عدم دلالت تجربه پزشکی بر وقوع حقیقت موت و جدایی روح از بدن، می‌توان اثبات فرضیه تحقیق را نتیجه گرفت و گفت مرگ مغزی‌شدگان به معنای حقیقی کلمه قبض روح کامل نشده‌اند و زنده شمرده می‌شوند.

یادداشت‌ها

۱. همان کسان که فرشتگان با حال پاک‌سیرتی جانشان را بگیرند (موسوی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص. ۳۳۲).
۲. هشام‌بن‌حکم از امام‌کاظم (علیه‌السلام) در باره صاعقه‌زده و غرق‌شده نقل می‌کند که فرمودند سه روز انتظار کشیده می‌شود مگر اینکه پیش از سه روز دچار تغییر شود.
3. Mollaret
4. Coma De Passe
۵. پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ص. ۵۳۷).
۶. چنین نیست (که انسان می‌پندارد! او ایمان نمی‌آورد) تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ص. ۵۷۸).
۷. ربی از امام‌صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که فرمودند بچه زاده‌شده هرگاه بعد از تولد حرکت کند، ارث می‌برد؛ زیرا ممکن است لال باشد.
۸. صاحب وسائل‌الشیعه پنج روایت در این خصوص آورده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص. ۴۷۶).
۹. جراحان معتقدند تا سال ۲۰۳۰، پیوند سر و مغز انسان قابل انجام خواهد بود (خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از: پایگاه اینترنتی ایندپندنت، ۱۳۹۸/۱۰/۲).

کتابنامه

قرآن کریم.

The Holy qoran.

آقابابایی، اسماعیل (۱۳۸۶). بررسی فقهی-حقوقی پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی. چاپ ۲، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

Agababayi, Ismail (1386). A jurisprudential-jurisprudential study beyond members of the jurisprudential-jurisprudential committee and Marg Maghzi. Chapter 2, Qom: Islamic Sciences and Farah.

ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ ق). مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام) (محمد حسین آشتیانی و هاشم رسولی، محققان)، (جلد ۴). قم: مؤسسه انتشارات علامه.

Ibn Shahrashoob, Mohammad bin Ali (1379 BC). Virtues of the family of Abu Talib (peace be upon them) (Mohammad Hossein Ashtiani and Hashem Rasooli, investigators), (Volume 4). gom: Alama Publications Foundation.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ ق). لسان العرب (احمد فارس صاحب الجوائب، محقق)، (جلدهای ۲ و ۳). بی جا: ادب الحوزه.

Ibn Manzur, Mohammad bin Mokram (1405 BC). Lisan al-Arab (Ahmad Faris, author of al-Jawa'ib, author of the book), (volumes 2 and 3). Bija: Hawza Literature.

اسماعیلیان، احمد (۱۳۹۹). «ماهیت شناسی مرگ مغزی در فقه امامیه و حقوق ایران». نشریه رسائل، ۹ (۹)، ۳۸-۱۳.

Ismailiyan, Ahmad (1399). "What is the meaning of Marg Maghzi in Imami jurisprudence and Iranian rights." Nashriyah Rasa'il, 9 (9), 38-13.

افضلی، محمد علی (۱۳۹۳). «مرگ مغزی از منظر فقه شیعه و طب جدید». مجله دانشگاه علوم پزشکی مازندران، ۲۴ (۱۱۳)، ۲۳۳-۲۲۲.

Afzali, Mohammad Ali (1393). "March Maghzi from the view of Shiite jurisprudence and new medicine." Journal of Danishgah Ulum Pzashki Mazandaran, 24 (113), 233-222.

اکبری، علی؛ و احسان شاملو، نصرالله (۱۳۹۰). «پژوهشی فقهی پیرامون پیوند اعضا در اشخاص مبتلا به مرگ مغزی». پژوهش نامه حقوق اسلامی، ۹ (۳۳)، ۱۹۹-۱۷۷.

Akbari, Ali; And ehsan Shamloo, Nasrollah (1390). "The jurisprudence of the jurisprudence of the members of the people who are afflicted with a meaningless affliction." Islamic Law, 9 (33), 199-177.

البکری، ابوالحسن بن عبدالله (۱۴۱۱ ق). الانوار فی مولد النبی. قم: دار الشریف الرضی.
Al-Bakri, AbolHasan bin Abdollah (1411 BC). Lights in the birth of the Prophet.

gom: Dar Al-Sharif Al-Radi.

بهجت، محمدتقی (۱۴۲۸ق). *استفتائات* (جلد ۱). چاپ ۱، قم: بی‌نا.

Bahjat, Mohammad Tagi (1428 BC). *Referendums (Skin 1)*. Chapter 1, Qom: no publisher.

پورجوهری، علی (۱۳۸۷). *بررسی فقهی پیوند اعضا از منظر احکام تکلیفی* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده). دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، تهران.

Pour jawaheri, Ali (1387). *A jurisprudential study beyond the members of the legal jurisprudence perspective* (Payanama Karshanasi Arshad Mansharnashad). Daneshgah Imam Sadiq (peace be upon him), Tehran.

تبریزی، شیخ جواد (۱۴۲۷ق). *صراط‌النجاة* (جلد ۶). قم: دارالصدیقه‌الشهیده.

Tabrizi, Sheikh Jawad (1427 BC). *The Path of Salvation (Volume 6)*. gom: Dar Al-Siddiq Al-Shahida.

توکلی بزاز، جواد (۱۳۷۷). *مجموعه مقالات اولین کنگره سراسری انطباق امور پزشکی با موازین شرع* (جلد ۱). تهران: تیمورزاده.

Tawakkoli Bazzaz, Jawad (1377). *A collection of articles on the principles of Islamic law (Volume 1)*. Tehran: Teymoorzadeh.

توکلی، محمد مهدی (۱۳۸۸). «مرگ مغزی از منظر حقوق اسلامی». *نشریه حقوق پزشکی*، ۳ (۹)، ۶۳-۸۸.

Tawakkoli, Mohammad Mahdi (1388). "The significance of Islamic rights theory." *Pazshki Rights Bulletin*, 3 (9), 63-88.

جوانمرد فرخانی، ابراهیم (۱۳۸۸). *حیات مستقر و غیرمستقر* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده). دانشگاه تهران، تهران.

Javanmard Farkhani, ebrahim (1388). *Stable and unstable life* Daneshgah Tehran, Tehran.

حاتمی، علی اصغر؛ و مسعودی، ندا (۱۳۸۹). «آثار حقوقی مرگ مغزی». *نشریه مطالعات حقوقی*، ۲ (۱)، ۸۴-۶۱.

Hatami, Ali Asghar; And Masoudi, Neda (1389). "The effects of jurisprudence, Marg Maghzi." *Jurisprudence Research Bulletin*, 2 (1), 61-84.

حاجی حسینلو، مجید؛ افتخاری، علی؛ قربانی، سکینه؛ و زارعی، عباس (۱۳۹۰). «مرگ مغزی و اهدای اعضا و روند انجام آن طی یک مطالعه مقطعی در استان آذربایجان غربی از سال‌های ۱۳۸۳-۱۳۸۹». *پزشکی قانونی ایران*، (۶۳)، ۱۵۶-۱۴۹.

Haji Hosseinloo, Majid; Eftekhari, Ali; gorbani, Sakine; And Zarei, Abbas (1390). "Marg Maghzi, Ahda Adha, and Rond Anjam, here is a sectional review in the West Azerbaijan Astan, 1389-1383." *Pazshki Qanooni Iran*, (63), 156-149.

حبیبی، حسین (۱۳۸۷). مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان.

Habibi, Hossein (1387). About the meaning and beyond the members of the jurisprudence and rights. gom: Farhangi Foundation and Etlar'sani Tabyan Foundation.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل‌الشیعة (گروه پژوهش مؤسسه آل‌البیت، محققان)، (جلد ۲). چاپ ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء‌التراث.

Horr Ameli, Mohammad bin Hasan (1409 BC). Wasa'il Al-Shi'a (Gharwat Bijuwash, Founder of Al-Bayt, two investigators), (Volume 2). Chapter 1, gom: Al-Bayt Foundation (peace be upon them) for the revival of heritage.

حر عاملی، محمد بن حسن (بی‌تا). امل‌الآمل (جلد ۲). بی‌جا: بی‌نا.

Horr Ameli, Mohammad bin Hasan (Beta). Hopeful Hope (Volume 2). Bija: no publisher.

حسینی سیستانی، سیدعلی (۱۳۸۳). فقه برای غرب‌نشینان. قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء‌التراث.

Hosseini Sistani, Seyyed Ali (1383). Jurisprudence in West Nashinan. gom: The Ahl al-Bayt (peace be upon them) Foundation for the Revival of Heritage.

حلی (علامه)، حسن بن یوسف (بی‌تا). الاسرار الخفیه فی العلوم العقلیه (جلد ۱). چاپ ۳، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

Heli, Hassan bin Yosef (Beta). Hidden secrets in the mental sciences (Volume 1). Chapter 3, gom: Islamic notification book.

خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۲۰ق). اجوبه‌الاستفتاءات. چاپ ۳، بیروت: الدارالاسلامیه.

Khamenei, Seyyed Ali (1420 BC). Answers to referendums. Chapter 3, Beirut: Dar Al-Islamiyyah.

خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۲۴ق). اجوبه‌الاستفتاءات. چاپ ۱، قم: دفتر معظم‌له در قم.

Khamenei, Seyyed Ali (1424 BC). Answers to referendums. Chapter 1, gom: Mostafa's notebook in Qom.

خدای ویشته، حمیدرضا؛ قربانی، فریبا؛ قبادی، امید و دیگران (۱۳۸۹). «علل مرگ مغزی و نتیجه پیگیری آن‌ها جهت اهدای اعضا در بیمارستان‌های تابعه دانشگاه علوم پزشکی شهید

بهشتی». مجله پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ۷۶ (۴)، ۱۷۸-۱۷۱.

Khodami wishta, Hamidreza; gorbani, Fariba; gobadi, Omid and Dijran (1389). "The reason for this matter is significant and its result is that it led to the gift of members in the field of education of Shahid Beheshti." Shahid Beheshti Journal of Islamic Sciences, 76 (4), 171-178.

- خرازی، سیدمحسن (۱۴۲۱ق). «زراعة الاعضا». *فقه اهل البیت*، ۵ (۱۹)، ۱۱۲-۶۱.
- Kharrazi, Seyyed Mohsen (1421 BC). "Organ transplantation." *Ahl al-Bayt Jurisprudence*, 5 (19), 112-61.
- خوانساری، سیدمحمدباقر (۱۳۹۰). *روضات الجنات* (جلد ۱). چاپ ۱، قم: مکتبه اسماعیلیان.
- Khansari, Seyyed Mohammad Bager (1390). *Rozat Al-Jannat* (Volume 1). Chapter 1, gom: Ismailian Library.
- خویی، سیدابوالقاسم (بی تا). *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال* (جلد ۲). بی جا: بی نا.
- Khoyi, Seyyed Abool-gasem (Bita). *Dictionary of men of hadith and details of the classes of men* (Volume 2). Beja: no publisher.
- رحمتی، محمد؛ و فرحزادی، علی اکبر (۱۳۹۰). «مطالعه مرگ مغزی از منظر فقه و حقوق جزا». *نشریه اخلاق و تاریخ پزشکی ایران*، ۴ (۲)، ۳۳-۲۳.
- Rahmati, Mohammad; And Farahzadi, Ali Akbar (1390). "A meaningful study on the subject of jurisprudence and human rights." *Iranian Ethics and History Bulletin*, 4 (2), 33-23.
- رحمانی، محمد (۱۳۸۰). «نگاهی به مبانی فقهی پیوند اعضا در فتاوی مقام معظم رهبری». *مجله پژوهش و حوزه*، ۵ (۲)، ۷۷-۳۰.
- Rahmani, Mohammad (1380). "We discuss the principles of jurisprudence beyond the members of the fatwas of Maqam Muazzam Rahbari." *Pechosh and Hawza Magazine*, 5 (2), 77-30.
- ستوده، حمید (۱۳۹۰). «پردازشی به مرگ مغزی از نگاه فقه و حقوق». *فقه اهل بیت*، ۱۷ (۶۸)، ۱۳۲-۱۵۱.
- Sotoudeh, Hamid (1390). "It is important to understand the meaning of jurisprudence and law." *Ahlibit Jurisprudence*, 17(68), 151-132.
- ستوده، حمید؛ و کلهرنیا گلکار، میثم (۱۳۹۱). «مرگ مغزی از ماهیت تا احکام و آثار فقهی - حقوقی». *حقوق پزشکی*، ۶ (۲۲)، ۱۱۳-۱۵۰.
- Sotoudeh, Hamid; And Kalthornia Golkar, Mytham (1391). "The meaning of the matter is the rulings and effects of jurisprudence and jurisprudence." *Human Rights*, 6 (22), 113-150.
- سند بحرانی، محمد (۱۴۲۳ق). *فقه الطب والتضخم النقادی*. چاپ ۱، بیروت: مؤسسه أم القرى للتحقیق والنشر.
- Sanad Bahrani, Mohammad (1423 BC). *Jurisprudence of medicine and monetary inflation*. Chapter 1 Beirut: Umm Al-Quri Foundation for Investigation and Publishing.
- سیدحسینی، صادق (۱۳۹۳). *خرید و فروش و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق*. تهران: علمی و فرهنگی.
- Seyed hosseini, Sadeg (1393). *Khridofrush and Beyond are members of Didgah*

Jurisprudence and Law. Tehran: Scientific and Farhangi.

شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۰۵ق). رسائل الشریف المرتضی (سید مهدی رجایی، محقق)، (جلد ۲). چاپ ۱، قم: دارالقرآن الکریم.

Sharif Mortaza, Ali bin Hossein (1405 BC). Epistles of Sharif al-Murtaza (Seyyed Mehdi Rajaei, investigator), (Volume 2). Chapter 1, gom: Dar Al-Qur'an Al-Karim.

شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). شرح المعتمد دمشقیة (سید محمد کلانتر، محشی). چاپ ۱، قم: داوری.

Second martyr, Ziyin al-Din Ibn Ali (1410 BC). Explanation of the Damascene Lamah (Seyyed Mohammad Kalantar, Mohshi). Chapter 1, gom: Dawari.

شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام (لجنة التحقيق في مؤسسة المعارف الاسلاميه، محققان)، (جلد ۱). چاپ ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلاميه.

Second martyr, Zain al-Din Ibn Ali (1413 BC). Paths of understanding to the revision of the laws of Islam (Investigation Committee of the Islamic Knowledge Foundation, two investigators), (Volume 1). Section 1, gom: Islamic Knowledge Foundation.

صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن (جلدهای ۲۴ و ۲۸). چاپ ۲، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.

Sadegi Tehrani, Mohammad (1365). Al-Forgan in the interpretation of the Qur'an by the Qur'an (Juldhay 24 and 28). Chapter 2, gom: Farhang Islamic Publications.

صادقی، هادی؛ و نصرتیان اهور، مهدی (۱۳۹۲). «موضوع شناسی مرگ». نشریه اخلاق و تاریخ پزشکی، ۶ (۱)، ۲۳-۳۶.

Sadegi, Hadi; And Nosratiyan Ahwar, Mehdi (1392). "Subject of Shanasi Marg." Pazshki Ethics and History Bulletin, 6 (1), 36-23.

صادقی، مصطفی (۱۳۹۵). «نگاهی به کتاب احتجاج». سخن تاریخ، ۱۰ (۲۴)، ۱۵۱-۱۳۱.

Sadegi, Mostafa (1395). "We prohibit a letter of protest." Sakhn Tarikh, 10 (24), 131-151.

صافی گلپایگانی، لطف الله (۱۴۱۵ق). استفتاءات پزشکی. چاپ ۱، قم: دارالقرآن الکریم.

Safi Golpayegani, Lotfollah (1415 BC). Pzashki referendums. Chapter 1, gom: Dar Al-Qur'an Al-Karim.

صدر، سید محمد (۱۴۲۰ق). ماوراء الفقه (جلد ۹). چاپ ۱، بیروت: دارالاضواء للطباعة والنشر والتوزيع.

Sadr, Seyyed Mohammad (1420 BC). Beyond Jurisprudence (Volume 9). Chapter 1, Beirut: Dar Al-Adwaa for Printing, Publishing and Distribution.

طباطبایی، سید محمود (۱۳۹۲). «نقدی بر موضوع شناسی مرگ مغزی از دیدگاه لغوی، فقهی و

پزشکی». نشریه اخلاق و تاریخ پزشکی، ۶ (۲)، ۱-۱۶.

Tabatabai, Seyyed Mahmoud (1392). "Criticism of the subject of the Sunnah of the meaning of the language, jurisprudence and prosody." Pazshki Ethics and History Bulletin, 6 (2), 1-16.

طباطبایی، سیدعلی بن محمد (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (محمد بهره مند، محسن قدیری و دیگران، محققان)، (جلد ۱). چاپ ۱، قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.

Tabatabai, Sayyed Ali bin Mohammad (1418 AH). Riyadh al-Mas'il fi Verifying Judgments with Evidence (Mohammad Bahre mand, Mohsen gaderi and Others investigators), (Volume 1). Chapter 1, gom: Al-Bayt (peace be upon them) Foundation for Heritage Revival.

طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). الاحتجاج (جلد ۲). چاپ ۱، مشهد: مرتضی.

Tabarsi, Ahmad bin Ali (1403 BC). Protest (skin 2). Chapter 1, Mashhad: Mortaza.

طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). مجمع البحرين (سیداحمد حسینی، محقق)، (جلد ۲). چاپ ۳، تهران: کتاب فروشی مرتضوی.

Toryhi, Fakhr al-Din (1375). Bahrain Academy (Seyyed Ahmad Hosseini, investigator), (volume 2). Chapter 3, Tehran: Book by Faroushi Mortazavi.

طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵). التهذیب (جلد ۹). چاپ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

Toosi, Mohammad bin Hassan (1365). Al-Tahziheb (volume 9). Chapter 4, Tehran: Dar Al-Kutub Al-Islamiya.

عباسی، محمود؛ و کلهرنیا گلکار، میثم (۱۳۹۲). «مرگ مغزی نه مرگ قطعی و نه حیات؛ وضعیتی خاص در پرتوی تکنولوژی های نوین زیست پزشکی». حقوق پزشکی، ۷ (۲۴)، ۶۷-۴۴.

Abbasi, Mahmoud; And Kalthornia Golkar, Mytham (1392). "A meaningful path, not a definitive path, not a life-like path." "There is a special situation in the technological field where there is no need to install it." Human Rights, 7 (24), 67-44.

عبدالرحمان، محمود (بی تا). معجم المصطلحات والفاظ الفقہیه (جلد ۳). بی جا: بی نا.

Abd Al- Rahman, Mahmoud (Beta). Dictionary of jurisprudential terms and words (Volume 3). Beja: no publisher.

فاضل لنکرانی، محمد (بی تا). جامع المسائل (جلد ۱). چاپ ۱۱، قم: امیر قلم.

Fazel Lankarani, Mohammad (Beta). Collector of issues (volume 1). Chapter 11, gom: Amir Qalam.

فاضل لنکرانی، محمد (بی تا). احکام پزشکان و بیماران. بی جا: بی نا.

Fazel Lankarani, Mohammad (Beta). Rulings of Pezşkan and Bimaran. Beja: no

publisher.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). *الکافی* (پژوهشگران مرکز تحقیقات دارالحدیث، محققان)، (جلدهای ۶ و ۷). قم: دارالحدیث للطباعة والنشر.

Kolyni, Mohammad bin Yagoub (1429 BC). *Al-Kafi* (Pajwahshagran, Dar al-Hadith Research Center, two investigators), (Jaldhay 6 and 7). gom: Dar Al-Hadith for Printing and Publishing.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی* (جلدهای ۳ و ۷). چاپ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

Kolyni, Mohammad ibn Yagub (1407 BC). *Al-Kafi* (Jaldhay 3 and 7). Chapter 4, Tehran: Dar Al-Kutub Al-Islamiyyah.

گودرزی، فرامرزی و کیانی، مهرزاد (۱۳۹۲). *پزشکی قانونی*. تهران: سمت.

Godarzi, Framarzi; And Kiyani, Mehrzad (1392). *Legal advice*. Tehran: Smt

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار* (جلدهای ۱۵ و ۱۰۱). بیروت: مؤسسه الوفا.

Majlesi, Mohammad Bager (1403 BC). *Bahar Al-Anwar* (Goldhay 15 and 101). Beirut: Al-Wafa Foundation.

محسنی، محمد آصف (۱۴۲۴ق). *الفقه و مسائل طبیه* (جلد ۲). چاپ ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

Mohseni, Mohammad Asef (1424 AH). *Jurisprudence and Medical Issues* (Volume 2). Chapter 1, gom: Islamic notification book publications.

مسجدسرای، حمید؛ و نظری، اعظم (۱۳۹۶). *مبانی حکم حیات و موت در پدیده مرگ مغزی از منظر فقه مذاهب اسلامی*. *دوفصلنامه علمی-پژوهشی فقه مقارن*، ۵ (۱۰)، ۸۳-۵۵.

Masjed Sarayi, Hamid; And Nazari, Azam (1396). *The principles of the rule of life and death are very important in the jurisprudence of Islamic sects*. *Comparative jurisprudence*, 5 (10), 83.

مشکینی، علی (بی تا). *مصطلحات الفقه*. بی جا: بی نا.

Meshkini, Ali (Bita). *Jurisprudence terms*. Bija: no publisher

مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). *مجموعه آثار* (جلد ۴). چاپ ۴، بی جا: صدرا.

Motahhari, Mortaza (1377). *Collection of antiquities* (volume 4). Chapter 4, Bija: Sadra.

مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸). *المنطق*. چاپ ۳، نجف: مطبعة النعمان.

Mozaffar, Mohammad Reza (1388). *Logic*. Chapter 3, Najaf: Al-Numan Press

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق). *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*. چاپ ۱، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).

Makarem Shirazi, Nasser (1421 BC). *The best interpretation of the revealed Book of God*. Chapter 1, gom: Imam Ali Ibn Abi Talib (peace be upon him) School.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). تفسیر نمونه (جلد ۲۳). چاپ ۱۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
Makarem Shirazi, Nasser (1371). Interpretation of Namouna (volume 23). Chap 10, Tehran: Dar Al-Kuttub Al-Islamiyah.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳). ترجمه قرآن (مکارم). چاپ ۲، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
Makarem Shirazi, Nasser (1373). Translation of the Qur'an (Makarem). Chapter 2, gom: Islamic history and knowledge study book.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق). استفتاءات جدید (ابوالقاسم علیانزادی، محقق). (جلد ۳). چاپ ۲، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
Makarem Shirazi, Nasser (1427 BC). New Fatwa'at (Abu al-Qasim Aliyanjadi, investigator), (Volume 3). Chapter 2, gom: Publications of the Imam Ali Bin Abi Taleb (peace be upon him) School.

موسوی خمینی، سیدروح الله (بی تا). تحریرالوسیله (جلد ۲). چاپ ۱، قم: مؤسسه دارالعلم.
Mousavi Khomeini, Seyed roohollah (Bita). Editing the means (volume 2). Chapter 1, Qom: Dar Al-Ilm Foundation.

موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۴ق). توضیح المسائل (سیدمحمدحسین بنی هاشمی خمینی، محقق/مصحح). (جلد ۲). چاپ ۸، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

Mousavi Khomeini, Seyyed roohollah (1424 A.D.). Clarification of issues (Seyyed Mohammad Hossein Bani Hashemi Khomeini, editor/corrector), (Volume 2). Chapter 8, Qom: Islamic Publications Notebook, which is housed in the gom Teachers' Seminary.

مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ق). کلمات سدیدیه فی مسائل جدیدیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
Momen gomi, Mohammad (1415 BC). Good words on new issues. gom: Islamic Publications Notebook.

نظری توکلی، سعید (۱۳۸۲). «مقایسه مرگ مغزی با حیات غیرمستقر». مقالات و بررسی‌ها، ۳۶ (۷۳)، ۸۷-۱۰۵.

Nazri Tawokkoli, Saeid (1382). "Comparing a meaningful situation with an unstable life." Articles and its publications, 36 (73), 105-87.

هاشمی، سرور (۱۳۸۶). «پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی». فقه و حقوق خانواده، ۱۲ (۶۶، ۴۵)، ۱۱۴-۱۳۶.

Hashemi, Sarwar (1386). "My beyond members are afflicted with a painful affliction." Jurisprudence and Law of Khanawada, 12 (46,45), 136-114.

<https://arakmu.ac.ir>

www.ehda.ir